

روسمر سهلم

بافتة پشت

(اسب های سفید)

نسیب اشترینه

بگذار اولی و علی و علیک السلام و درهای قاتر بانی نگذاریم.

در این ۳۳۳۶ بیت، آنچه از معانی لطیفه‌ها آمده به بخش زبانی

و هنریک ایسن

سایه‌ها معلوم ۰۰۵۰۵

انوار دگورده کرینگ

۰۰۵۸۰۰۵۸

سند و نسخه به کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران در اختیار گرفته شده است و این کتاب
در کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
سند و نسخه به کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی

۰۱ شماره کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۰۱ شماره کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۰۱ شماره کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۰۱ شماره کتابخانه ملی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

www.nashregharb.com

مترجم

info@nashregharb.com

nashregharb@nashregharb.com

طلایه رویایی

Printed in The Islamic Republic of Iran

بگذارید شعورِ عادی‌مان را بیرون درهای تئاتر باقی بگذاریم.
در این جا فقط به احساس‌های لطیف‌ترمان، به بخش زنده‌ی
وجودمان نیازمندیم. ما در «فضای روسمرسه‌لم» در خانه‌ی
سایه‌ها هستیم.

ادوارد گوردن کریگ

مقدمه‌ی مترجم

«روسمرسهلم» نمایش عجیبی است، نمایشی است که وقتی آن را می‌خوانیم با ایبسنی دیگر، ایبسنی متفاوت مواجه می‌شویم. منتقدی انگلیسی پس از اجرای این نمایش در فوریه‌ی سال ۱۸۹۱ در تئاتر «وودویل» (Vaudeville) لندن، نوشت: «عجیب‌ترین نمایشی که تاکنون بر صحنه‌های لندن اجرا شده است.» و «مایکل مه‌یر» (Michael Meyer) ایبسن‌شناس گفته «حتی اینک نیز «روسمرسهلم» همه را متحیر می‌کند.» فضای اسرارآمیز خانه، ارواح سرگردان، دل‌تنگی و اندوه در کنار شور و هیجان درون و آرمان‌های زیبا و متعالی در کنار بدبینی‌های عمیق؛ وجود عنصر شعر در زبان و داستان نمایش، و مرگ و تقدیر که بال‌های تیره‌ی خود را بر فراز «روسمرسهلم» حرکت می‌دهند اولین تأثیر خود را می‌گذارند؛ این‌که ما با نمایشی غیر رئالیستی (واقع‌گریز) از نمایشنامه‌نویسی مشهور به رئالیست (واقع‌گرا) مواجه هستیم. هرچند ایبسن در آثار دیگر خود نیز این تمایل به گریز از واقع‌گرایی را نشان داده است. یک منتقد انگلیسی در نقدی به اجرای نمایش «روسمرسهلم» نوشته است:

«اگر کسی ایبسن را بیشتر ایده‌آلیست و امپرسیونیست بداند تا رئالیست که معمولاً به این نویسنده اطلاق می‌شود، می‌توان در دیدگاهش نوعی ظرافت شاعرانه را و برای تجارب معمول زندگی انسانی جست. تنها با دریافت این مفهوم می‌توان به درک عقاید نمایشنامه‌نویس امیدوار بود، و

به همان وسعتی که نخستین نمایشنامه‌های منثور در پیدایش واقع‌گرایی مؤثر بودند، آثار اخیر ایبسن الهام‌بخش درام ناواقع‌گرایز شدند. در آثار ایبسن چیزهایی معمولی (مثل مرغابی در نمایشنامه‌ی «مرغابی وحشی») معنایی فراتر از معنای عام خود می‌یابند و مفاهیم دراماتیک صحنه را گسترش می‌دهند. به علاوه، ایبسن در آثار اخیرش گریزی به تخیل می‌زند. در نمایشنامه‌ی «روسمرسهلم» اسب سفید نقش مهمی ایفا می‌کند، و در نمایشنامه‌ی «رستاخیز ما مردگان»، قلعه‌ی کوه‌ها کشش نیرومندی ایجاد می‌کنند. مفاهیمی را که ایبسن از این نیروهای رازآمیز در تقدیر انسان به دست می‌دهد، مایه‌ی اصلی درام‌های آرمان‌گرا شدند.

اونا الیس فرمور (Una Ellis Fermor) در مقدمه‌ی کتاب «هدا گابلر و نمایشنامه‌های دیگر» می‌نویسد:

«ایبسن در نمایشنامه‌های «روسمرسهلم»، «بانویی از دریا» و «هدا گابلر» و همچنین نمایشنامه‌های «استاد معمار»، «ایولف کوچک»، «جان گابریل بورگمان» و «وقتی ما مردگان برخیزیم» به مشکلات فردی انسان می‌پردازد. انسان نه به عنوان عضوی از جامعه، بلکه به عنوان فردی با ویژگی‌های روحی و روانی مخصوص به خود، که جامعه دنیایی است بیرون از ذهن او، که به درونش راه یافته است. ایبسن دیگر همانند نمایشنامه‌های «ستون‌های جامعه»، «خانه‌ی عروسک»، «اشباح»، «دشمن مردم» و «مرغابی وحشی» به مسؤلیت‌های اخلاقی بشر در مقابل اجتماع اطرافش نمی‌پردازد بلکه توان زندگی و تفکر درونی را در نظر دارد. اکنون زندگی عمومی فرد در ارتباط با اجتماعی که او را احاطه کرده است و حتی خانواده‌اش، به خاطر تأثیرشان بر دنیای تفکرات و تصورات و تحول معنوی انسان، مطرح است؛ تماس با چنین دنیایی مسأله‌ای مربوط به گذشته است و خواندن افکار و تجربه و اکتشاف آنهاست که کش نمایشی را تشکیل می‌دهند.»^۱

البته در مورد نمایش «روسمرسهلم» نمی‌توان کاملاً منکر تأثیر جریانات اجتماعی بر آن شد. مسائل اجتماعی در پس زمینه قرار دارند و تا حدی عامل

تمام آن تناقض‌های واقعی، هیولاهای اخلاقی و وقایع غیرمحمول که نمایش‌های ایبسن را دربرگرفته، توضیح داد. مثلاً رها کردن غیرطبیعی بچه‌ها توسط «نورا» در «خانه‌ی عروسک» یا امتناع غیرمنتظره‌ی «ربکا» از ازدواج با «روسمر» پس از تمام آن تلاش‌ها برای به دست آوردنش و یا خودکشی دو نفره‌ی «روسمر» و «ربکا». اما شخصیت‌های مخلوق ایبسن بر اساس زندگی منطقی و واقعی خلق نشده‌اند، بلکه بر اساس ایده‌آلی خلق شده‌اند که آنها را همچون آهن‌ربا به سوی پایانی می‌کشاند که قابل تصور هست اما به ندرت در زندگی واقعی اتفاق می‌افتد. زندگی معمولی و اصولاً معمولی‌ها هیچ‌وقت یک داستان جالب و جذاب نمی‌آفرینند، بلکه غیرمعمول‌ها و غیرمنتظره‌ها قادر به چنین کاری هستند.

«روسمرسهلم» نمایشی است که ایده‌آلیسم تمام‌عیار ایبسن را آشکار می‌کند. هرچند که اثرات آن ممکن است به مذاق و حس افراد ناخوشایند باشد.»^۱
«هرفورد» (Herford) منتقد انگلیسی در این باره نوشته:

«نمی‌توان در چند جمله هنر ایبسن را منتقل کرد، هنری که به وسیله‌ی آن او مسائل غیرمعمولی را که خودش در این نمایش به جای گذاشت، حل کرد. ما با چیزی سروکار داریم که با نمایش‌های معمول رئالیستی درباره‌ی جنایت و خودکشی تفاوت دارد. نقطه‌ی اوج همانند «براند» و «پیرگینت» حادثه‌ای نیست که از زندگی واقعی وام گرفته شده باشد و به عنوان یک راه‌حل ایده‌آل با یک سری شرایط فرضی، کاملاً بدیهی به نظر برسند. اگر چه سرنوشت «روسمر» دقیقاً روانشناسانه پرداخته شده، اما در عین حال نوعی راز و رمز نیمه‌تاریک ماورای طبیعی مربوط به افسانه‌ی خانه‌اش نیز در آن دخیل است. اسب‌های سفیدی که نشان مرگ‌اند. بر خدمتکار خانه ظاهر می‌شوند و کلمات وحشتناکی را بزبان او جاری می‌کنند که تفسیر شاعر از فاجعه است: «نه! دیگر نمی‌توان کمکی کرد! بانوی مرده آنها را با خود برد.»^۲

1. Sunday Times, 7 march 1891 from: Egan, Michael: The Critical Heritage, Boston, Routledge, 1972, p. 174.

2. Herford C.H, On Rosmersholm, and lady from sea, January 1890, Ibid, p. 143.

1. Ibsen, Henrik: Hedda Gabler and other plays Translated by Una Ellis Fermor, Penguin Books, 1974.